



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۴/۱۳

م، نعیم بارز

طبیعتاً عقل انسان در پی منفعت خودش است

حتی با رعایت منافع دیگران!

پاسخ پنجمین «تکمله»

محترم آقای سدید: شما از آغاز بحث را با این پندار متناقض به پیش کشیدید که بر سر دعوای قدرت بین خلفای راشدین اینجا و آنجا جنگ های در گرفت و از اسلام نتیجه خوب به بار نیامد. اما وقتی قدرت به خلفای عباسی رسید، همان اسلام پنج شش صد سال قبل از امروز که به قول شما حاکمیت های کاتولیک «نشانی از عقل و عقلانیت در آنها دیده نمی شد و مردمان غرب به حالت فقر و جهل به سر می بردند، خلفای عباسی راه تساهل و فلسفه و علم و ترقی را دنبال کردند و جهان اسلام را به پیش رفت های «طلائی» رساندند.



و محور بحث من از آغاز تا کنون با شما این بوده است که انسان جدا از تعلقات دینی، سیاسی و اخلاقی چه کاتولیک مسلمان و یا پیرو هر دین و آئین دیگر وجه اساسی تمایز آن با همه حیوانات روی زمین همین عقل آن بوده است و انسان به مثابه موجود عقلانی برای ادامه زندگی بهتر، همواره کوشیده خود و محیط ماحول خود را تغییر دهد و با این هدف توانسته دین، سیاست و اخلاقش را نیز تغییر دهد.

البته دین اسلام بعضاً وجه مشترک با دین یهودیت و عیسویت را در خود دارد و بنا به کتاب مقدس عهد عتیق یهودیان و اعراب از بازمانده سام فرزندان نوح می باشند، از خاستگاه اصلی سامیان اطلاع دقیقی در دست نیست، به نظر میرسد که در هزاره های سوم پیش از میلاد و یا حتی پیشتر از آن اقوامی از غرب شاید از مصر و حبشه در آسیای میانه و سپس در بین النهرین نفوذ کرده، بتدریج تمدن های آرامی، اکاذی و سپس بابلی و آشوری را بنا نهاده اند.

من برای هیچ دینی نسبت به دین و مذهب دیگری ارجحیت قایل نیستم. تجارب تاریخی نشان داده است که هر سه دین سامی یا ابراهیمی چه یهودیت، چه مسیحیت و چه اسلام بیشتر از هر چیز دیگر مایه اختلاف، نفاق، تبعیض و ایجاد شر و جنگ و خونریزی و ویرانی میان انسان ها بوده اند. و پیروان دین اسلام بنابر عوامل متعددی که جای بحث آن اینجا نیست تا هنوز در قید و بند دینی و سیاسی گیر مانده، در جهل و خرافات و فقر و فلاکت و جنگ و خونریزی به سر می برند، اما در کل پیروان هر دینی جدا از تعلقات، دینی و عمل کرد خوب یا بد به حیث انسان

ماهیت عقلانی خود را دارد و با شاهدت تاریخ میتوان گفت انسان ها بر غم هر نوع موانع از آنجائی که موجود دارای عقل و حس معرفت جوئی بوده، در پی رسیدن به آزادی و ترقی هستند.

محترم آقای سدید: شما با یازده بخش از نوشته های خود در ارتباط به عنوان «دلیل این تغییر چیست؟» که هر بخش از چهار تا ده صفحه را در بر گرفته تا کنون موفق به ارائه پاسخ روشن نشده اید، که چرا آن اسلام خلفای عباسی در آن دوران «طلائی» از حاکمیت های دینی کاتولیک و سیاسی غربی سبقت جسته اما چرا آن جریان ادامه نیافته و یا چرا لا اقل مانع از جنگ و جهاد و ترور انسان های بی گناه در میان خود مسلمانان نشده است؟

و درست نگفته اید آن عامل اساسی چه بوده که به قول خود تان مردم غرب «از تعقل گرایی دینی و غیر دینی در یک دوران هفت صد سال کاملاً نشانی در آن دیده نمی شده، و به زعم شما غربی ها با وجود فقدان عقلانیت به همه معرفت و دانش و ثروت و علم و ترقی امروزی . . . رسیده است؟»

البته خود غربی ها در اثر تحقیق به این نتیجه رسیده اند که حاکمیت های بسته دینی عامل هفت صد سال مانع حرکت پیشرونده تاریخ غرب بوده است مگر همینکه کار دین و سیاست از هم جدا شده با نظام دموکراسی و آزادی برق آسا راه ترقی را در همه زمینه ها دنبال نموده اند.

و در مورد جهان اسلام من بر داشت و درک خود را در یک کلمه میگویم امتناع از «اندیشیدن» بلی این همه محصولات مادی و معنوی غربی نتایج آن همان منشاء اندیشه های فیلسوفان یونانی و غربی بوده که در فضای باز سیاسی موجد فلسفه های شده ند و از جمله کسانی چون ارسطو، رونی دیکارت، ایما نوئل کانت، با روح اسپینوزا؛ جان میل استوارت که افکار و زندگی جهان غرب را دگرگون کردند.

بنابراین تا زمانیکه ما افغان های مدعی روشنفکری رمز تغییرات در غرب را درست درک نکنیم شبیه پرنده ای خواهیم بود که در یک خانه داخل شده ولی راه خروجش را گم کرده باشد، او هرچه تلاش کند و بال و پر زند و خودش را به هر در و پنجره و شیشه بزند سر انجام از نفس خواهد افتاد ولی راه خروج و رفتن در فضای آزاد را نخواهد یافت.

محترم آقای سدید می فرمایند: . . « ارباب کلیسا در آن دوران که به قدرت بوده «نشانی از عقل و عقلانیت در آن دیده نمی شده است. و اگر ارباب دین در آن دوره صاحب عقل سلیم می بود، یا با صدق و صفا، رها از ریاء، می خواست حقایق هستی را دریابد، هیچ وقت گالیله ها را تحت تعقیب قرار نمی داد، به محکمه نمی کشاند و جبراً وادار به توبه نمی کرد، کتاب های شان را نمی سوزاند و جردانو برونو ها را اعدام نمی نمود و زنده زنده نمی سوختاند و... »

محترم آقای سدید: نمیدانم چرا هر بار این حرف ها را به تکرار پیش می کشید، اگر صد بار دیگر هم پیش بکشید من خسته نخواهم شد ولی خوانندگان محترم تا جایی خسته خواهند شد که دیگر غیر از من و شما کسی حاضر نشود نوشته های ما را بخواند.

اینک یکبار دیگر خدمت تان به عرض میرسانم که عقل و عقلانیت و عمل کرد ارباب قدرت دینی و یا غیر دینی چه امروز و چه دیروز با استفاده از نادانی و بی خبری مردم برای حفظ اقتدار و منفعت خود شان به کار گرفته شده است. مثلاً در شرایط عصر حاضر کسانی که این همه جنگ ها و خون ریزی ها را به راه می اندازند، آیا از نظر شما فاقد عقل اند؟ خیر عقل شان در جهت منافع خود شان چنین جنگ ها و جنایات لازم تشخیص میدهند. مگر در طول تاریخ اسلام از دوران خلفای راشدین گرفته تا دوران آیت الله خمینی، برهان الدین ربان، ملا محمد عمر و دیگران

جنگ و خون ریزی را علیه مردمان مسلمان به راه نه انداخته اند و فتوا یا امر سنگسار زن و دست و پا بریدن انسان صادر نکرده اند؟ آیا از نظر شما همه فاقد عقل بوده اند؟

به نظر من تا میلیون ها و میلیارد ها انسان در جهل و نادانی و فقر و تنگ دستی بسر برند، آسیاب ارباب قدرت از ریختن خون انسان ها در گردش خواهد بود.

آقای سدید گرامی آرزو مندم از بحث های نقد گونه ای من زیاد خسته نشده باشید. برای رفع دل تنگی شما و خوانندگان عزیز با استفاده از همین فرصت افکار ترجمه و خلص شده یگان فیلسوف گرانقدر غربی را پیش کش میکنم آرزو مندم اگر شما هم از فیلسوفان جهان اسلام چیزی در دسترس داشته باشید لطف کرده ارائه بفرمائید تا بیش از این از فیض معرفت شان در بی خبری نمانم .

نقد دین چیست و چرا پیش شرط رهایی است



از سیاه ترین دوره های قرون وسطی چند صد سال جنگ و جهاد میان پیروان اسلام و کاتولیک و مخالفت و دشمنی هر دو دین و مذاهب مرتبط به آنها با آزادی انسان چیزی نیست که به اصطلاح روشنفکران افغان عصر امروز بتوانند آنرا توجیهات دلخواه نمایند. روشنگری در غرب حدود دو صد سال قبل با رشد علم و صنعت زمینه را برای بلند کردن صدای پروتستان علیه بنیادگرایی کاتولیزم تسهیل نمود و به تعقیب آن مدرنیسم، سیاست را از همه اشکال دینی مذهبی کاتولیک رهایی بخشید.

اما جهان اسلام که تا امروز در برابر آزادی و ترقی با سخت جانی به مقاومت خود ادامه داده و اخیراً با توصل به هر نوع جنگ و جنایتی برای حفظ اقتدار تاریخی اش ایستاده و در سراسر جهان ترور علیه انسان های بی گناه را به راه انداخته است، دیده شود که تا کجا دستاوردهای روشنگری و رفتن به سوی مدرنیسم و مدرنیته در جهان اسلام میتواند در دوره حاضر به یاری دنیای غرب به پیش رود و از شکست آزادی در برابر خشونت دینی جلوگیری نماید و در عین حال به سوی رهایی از بند خود بیگانگی بدر آید.

این ها از جمله پرسش های هستند که "ایوون کینیو"، فیلسوف فرانسوی، کوشیده در آخرین اثرش تحت عنوان **نقد دین*** به آنها پاسخ بدهد:

در این تلاش فکری، "کینیو" به لحظات خاصی از اندیشه های تجدد و روشنگری در نقد دین توجه کرده که دوره نسبتاً طولانی را از اواخر صده هفدهم تا اوایل صده بیستم در اروپا در بر می گیرند.

از اسپینوزا، تا کانت :

باروخ اسپینوزا، فیلسوف هالندی صده هفدهم، نویسنده کتاب (۳۶۰ صفحه ای بنام اخلاق ترجمه فارسی از دوکتور جهانگیری است که پس از مرگ نویسنده در سال ۱۶۷۷ منتشر شد. رساله اخلاق که مهمترین اثر اسپینوزا به شمار می رود نه به دین اختصاص دارد و نه به الهیات. با این حال، نخستین عبارت اخلاق که ساختار اصلی کتاب را تشکیل می دهد با مفهوم خدا یا در اصل با تلقی اسپینوزا از خدا آغاز می شود.

می گوئیم "تلقی اسپینوزا از خدا"، زیرا، در این شاهکار فلسفی که به تعبیر نویسنده اش بر اساس "روش هندسی" تهیه شده و هدفش پی افکندن حکمتی فردی است، اسپینوزا هیچ تمایزی میان خدا و طبیعت و همچنین میان انسان و طبیعت قائل نمی شود، اسپینوزا هم مهمترین فیلسوف "وحدت وجود" عصر روشنگری است و هم منتقد آن نگرشی که خدا را آفریننده و خالق متعال و بیرون از طبیعت و جهان می انگارد که گویا قوانین و اراده اش را به بندگان خود تحمیل می کند "ایون کینیو"، نویسنده کتاب نقد دین، می گوید که رساله اخلاق نقد غیرمستقیم ادیان تک خدایی است.

اسپینوزا در این اثر صریحاً از این موضع فلسفی دفاع می کند که طبیعت هیچ غایت و هدف از قبل تعیین شده ای ندارد و علل غایی که ظاهراً توضیح دهنده منشاء جهان اند، تخیلات صرف انسانی به شمار می روند "کینیو" نباید از رویداد های بیمناک باشند که گویا پروردگار متعال برای تنبیه بندگان اش تدارک دیده است، در تضاد با ادیان تک خدایی، اسپینوزا مدافع این نظر است که انسان به تنهایی راه رستگاری اش را می پیماید و در این راه که در اصل، مسیر سعادت و زندگی اخلاقی است نیازمند قادری متعال یا یک منجی نیست که به نیابت از خدا یا با توصل به تعالیم وحیانی هدایت انسان ها را به سوی بهشت بر عهده می گیرد.

از نگاه اسپینوزا رستگاری لزوماً فرآورده عقل است "کینیو" می افزاید که اسپینوزا در رساله کلامی-سیاسی اش که تقریباً همزمان با کتاب اخلاق نوشته شده به نقد مستقیم دین روی می آورد.

به گمان "کینیو" رساله اخلاق بنیاد هستی شناسانه نقد صریح تر دین در رساله کلامی-سیاسی است. نقطه شروع این نقد مستقیم نه دیباچه کتاب، که فصل های چهارده و پانزده اثر است که به تمایز الهیات و عقل یا ایمان و فلسفه اختصاص دارند. در رساله کلامی-سیاسی، اسپینوزا از این موضع دفاع می کند که دین یا تعالیم وحیانی آموزنده "مفاهیم فلسفی و عقلی" نیستند و تنها ره آورد دین برای انسان، "ایمان پرشور" است.

"کینیو" می گوید که اسپینوزا با این سخن شکاف میان فلسفه و دین یا در اصل شکاف میان عقل و ایمان را ژرف تر می کند و چنین اقدامی در دوره ای که دین همچنان نهادی پر قدرت است نیازمند شهامت فکری منحصر بفرد و دلیری ستایش انگیز است.

با این حال، اسپینوزا در رساله کلامی-سیاسی از این نیز فراتر می رود و می گوید که ادیان تک خدایی ساخته و پرداخته ذهن توده نا آگاهی هستند که در تلاطم دائمی بیم و امید به سر می برند و برای رهایی از اضطراب این تلاطم، تخیلات انسان گونه ای در قالب دین می پرورند. این تخیلات که، به گفته اسپینوزا، بعضاً به "هذیان" و "جنون خشونت آمیز" نیز می انجامند زمینه ساز خرافات و به خصوص این خرافه بزرگ ادیان تاریخی است که می توان با طلب استمداد پروردگار رویدادهای غیرقابل کنترل و غیر قابل پیش بینی را به سود خود تغییر داد. در نگاه اسپینوزا

منشاء این تخیلات نه عقل، که عواطف و حسیات سیال آدمی است که بازمانده روح اسیر او در گذشته های باستانی به شمار می رود.

"کینیو" می گوید: نتیجه ای که اسپینوزا از این ملاحظات می گیرد و در واقع مهمترین اصل فلسفه روشنگری است این است که در تبیین جهان و هستی، دین باید تابع عقل باشد و نه بالعکس. از این منظر، اسپینوزا با نقاش معروف اسپانیایی، "گویا"، هم نظر است که می گفت: "به خواب فرو رفتن عقل فی نفسه آفریننده هیولا است."

"ایون کینیو" در ادامه ملاحظات اش در مورد اسپینوزا به دیوید هیوم، فیلسوف تجربه گرای انگلیسی، اشاره می کند که در بررسی دین مبتکر نوعی عقلگرایی خاص خود است.

هیوم معتقد بود که ادیان الهی، اعم از تک خدایی یا چند خدایی، بر چهار عامل متکی هستند: همانند اسپینوزا، هیوم بر این گمان بود که عامل نخست گرایش انسان به دین "بیم و امید" است که از جمله احساسات و هیجانات طبیعی انسان به شمار می روند. به گمان هیوم، منشاء "بیم و امید" بی سامانی و بی ثباتی زندگی روزمره است به خصوص اگر یک نظم سیاسی با ثبات پشتیبان انسان ها نباشد و امنیت آنان را تأمین نکند. هیوم معتقد بود که چنین وضعیتی آفریننده اعتقاد و ایمان آدمی به پروردگاری متعال است که گویا قادر است در شرایط دشوار به یاری انسان ها و به ویژه مؤمنان بشتابد و به آنان از خلال مراسم و مناسک عبادی وعده زندگی بهتر را بدهد.

هیوم از این ساز و کار "بیم و امید" به عنوان عامل دوم گرایش آدمی به دین یاد کرده و می گوید: به این ترتیب عامل سوم گرایش به دین "جهل" یا بی اطلاعی از علل طبیعی امور و پدیده ها است که خود "مادر زهد" نیز به شمار می رود. همانند اسپینوزا، هیوم معتقد بود که عامل چهارم گرایش به دین تخیل است. او می گفت که کلیه ادیان بر خیال و نه عقل مبتنی هستند و به همین خاطر به خدایان یا خدای یگانه خصوصیات انسانی می دهند.

هیوم از این ملاحظات نتیجه می گرفت :

دینی که حاصل جهل و خرافه و نا آشنایی انسان با علل طبیعی پدیده ها باشد لزوماً مظهر "نادانی" و در نتیجه عقل ستیزانه است. هیوم در کتاب **تاریخ طبیعی دین** صریحاً می گفت که تلقی انسان از دین نتیجه ضعف و عقب ماندگی ادراک او است، بر همین اساس هیوم خشونت و عدم تساهل تقریباً کلیه ادیان تک خدایی را مورد سرزنش قرار می داد و همانند فروید می گفت : "اصول دینی تحمیل شده در جهان چیزی جز رؤیاهای یک انسان بیمار نیست." "ایون کینیو" تصریح می کند که نقد صریح هیوم بر دین با ارجاع به دین طبیعی، یعنی دین مبتنی بر عقل صورت می پذیرد.

او می افزاید که اثر ماندگار امانوئل کانت تحت عنوان **دین در محدوده های عقل ناب** یادآور و ادامه دهنده همین تلقی از دین طبیعی است، زیرا کانت که خود فیلسوفی مؤمن بود تأمل فلسفی در باره دین را خارج از ایمان وحیانی و بر پایه عقل نقاد انجام می داد. کانت در دیباچه **نقد عقل ناب** بیش از هر کس خود را مدیون آرای راهگشای دیوید هیوم می دانست که چرت جزم اندیشانه او را برهم زده بود و مسیرهای تازه ای را پیش روی وی گشوده بود.

با این حال، "کینیو" یادآور می شود که سهم فلسفی هیوم شاید بیش از همه در اثر مهم کانت، **دین در محدوده های عقل ناب**، نمودار باشد که برای اولین بار در سال ۱۷۹۳ یعنی در آخرین دوره زندگی کانت منتشر شد. در این اثر، کانت دین را از نگاهی فلسفی یعنی بر پایه عقل و فارغ از هر گونه اعتقاد وحیانی مورد سنجش و داوری قرار می دهد، هر چند اعتقادات مسیحی کانت و تاثیر پروتستانتیسم بر افکار او از سنین کودکی قابل انکار نیستند. در این

اثر کانت دین را بر پایه همان اصولی بررسی می کند که راهنمای وی در مقاله معروفش تحت عنوان "روشنگری چیست؟" بود. در این اثر فشرده کانت از "جسارت اندیشیدن" و "پرسیدن بی حد و حصر" تنها عیار روشنگری را ساخته بود با اتکا به همین معیار کانت دین وحیانی و مشخصاً مسیحیت را مورد سنجش قرار می دهد تا به هسته عقلانی آن راه یابد.

"کینیو" می گوید که منظور کانت از "دین عقلانی" اساساً دین اخلاقی است و دین اخلاقی از نگاه کانت به کارگیری فضیلتی است که به فرمان عقل ساخته شده باشد. کانت تأکید می کند که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است که شناخت اش نیازمند اعتقادات مذهبی نیست. "کینیو" در ادامه می افزاید: از آنجا که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است، در نتیجه فقط عقل معیار سنجش خصوصیات الهی یا غیر الهی وحی است.

به بیان دیگر، وحی به تنهایی معیار اثبات و صحت خود نیست و همانطور که الهیات باید تابع فلسفه باشد، ایمان وحیانی نیز چاره ای جز تبعیت از عقل ندارد. کانت به پیروی از دیگر اندیشمندان روشنگری از جمله جان لاک در کتاب معروفش تحت عنوان نامه ای درباره مدارا میان دین و ایمان تمایز قائل می شد و می گفت: اگر تنها یک دین عقلانی وجود داشته باشد، در مقابل، اعتقادات مذهبی (که در تلقی کانت همگی اعتقادات تاریخی هستند) متنوع و بی شمار و در برگیرنده انبوه خرافه ها، جزئیات و توهّمات هستند.

"کینیو" چنین نقدی را در خصوص دین در زمان خود بی سابقه می خواند و می افزاید: درست است که کانت دین را در افقی مذهبی مورد انتقاد قرار می دهد. اما، این نقد تماماً با عیار عقل صورت می پذیرد که از جمله نتایجش موضع فلسفی لودویک فویرباخ است که می گفت: نباید انسان را به واسطه دین، بلکه بالعکس دین را باید به واسطه انسان شناخت. شکی نیست که در بطن این موضع میراث عقلگرایی کانت و هگل نهفته است. اما، "کینیو" می گوید که در قیاس با کانت، موضع فویرباخ در قبال دین بر نوعی ماتریالیسم، نوعی "ناتورالیسم معنوی" استوار است (ص. ۷۳) و همین تبیین دین توسط فویرباخ را به توضیحی انسان شناسانه ("آنتروپولوژیک") مبدل می سازد.

ادامه دارد